

عذرفواهی یک دقیقه‌ای

زیباتر از اشتها

مغز و هیبت

کن بلانچارد

مامک بهادرزاده



مدیر عامل شرکت

پیش از سه روز تعطیلات آخر هفته، جمعه بود و اعضای هیئت مدیره نشست فوری داشتند. در اتاق هیئت مدیره شرکت، مدیرعامل در راس میز بلندی نشسته بود و صحبت می‌کرد.

ابتدا وقتی شروع به توضیح مشکل کرد، با اطمینان، اعتماد به نفس و بدون شبهه حرف می‌زد اما پس از اینکه چند سوال از او پرسیده شد، لحن صدایش تغییر کرد: «چه مدت است این وضع پیش آمده؟ شما برای اولین بار کی از آن مطلع شدید؟ چرا پیش از این، کاری در این مورد نکردید؟ نمی‌دانستید عواقب ناشی از این مشکل چه چیزهایی است؟»

مدیرعامل برای سلب مسئولیت و تبرئه خود، حالت دفاعی و ستیزه‌جویانه به خود گرفت و این امر اوضاع را بدتر کرد.

اعضای هیئت مدیره که تا کنون ندیده بودند مدیرعامل اینگونه حرف بزند، وقتی ساکت شد، سکوت تمام اتاق را فرا گرفت. همگی از آنچه اتفاق افتاده بود حیرت‌زده شدند.

مرد جوان

مرد جوان در مقام معاون مدیرعامل، به درخواست مدیرش در جلسات هیئت مدیره زیاد حضور پیدا کرده بود اما تا کنون جلسه‌ای اینچنینی ندیده بود. برای او حکم یک شوک را داشت زیرا همیشه مدیرش را می‌ستود. مدیرعامل به او در پیدا کردن تواناییهای بالقوه‌اش کمک زیادی کرده بود و شغل فعلی‌اش را که اولین شانس بزرگ زندگی‌اش پس از پایان تحصیلات در رشته تجارت بود، در اختیارش گذاشته بود.

حالا چه اتفاقی می‌افتاد؟

مرد جوان با خود اندیشید، آیا همه چیز تمام شد؟ حس کرد قلبش دارد می‌شکند. چگونه شرکت‌مان جان سالم به‌در خواهد برد؟

می‌دانست مدیرعامل باید به اقدام جدیدی دست بزند در غیر اینصورت موقعیت کارمندان به مخاطره می‌افتد. به علاوه، آینده شرکت هم در خطر بزرگی بود.

همانطور که رئیس جلسه، مدیرعامل را مخاطب قرار می‌داد، مرد جوان سراپاگوش شد.

رئیس جلسه گفت: «خیل خب، ما تمام عذر و بهانه‌ها و توجیهات شما را شنیدیم. رک و راست بگوییم، این حرفها تاثیری روی من نداشت. اگر مشکلمان را سریع‌السير حل نکنیم، آبرو و اعتبار شرکت‌مان در بازار فروش کالا مثل ارزش سهاممان پایین خواهد افتاد.» و در ادامه گفت: «سه‌شنبه صبح پس